

خواهم بود اما تو از چه شکایت می کنی و چه چیز تو را محزون
می دارد ؟

آیا خداوند عقل و جمال و جوانی و هر چه انسان در این دنیا آرزو دارد

بتو نداده است

آیا راه ترقی برای تو باز نیست و هرزنی جان خود را فدای

تو نمیکند ؟

پس این حیات که از عمر بنفشه کوتاه تر است بشادی و خوش

وقتی بیایان رسانیده و اندوه و دلنگی را بخورد راه مده که بزمردکی

تو بر تاریکی این جهان میافزاید . خوشوقت باش که اشعه تبسم ابرهای اندوه

را پراکنده میکند .

شاد باش که تنها تسلیم من مد از تو این است که تو را شاد و

خرم به بینم .

يك جگر كداخته ويك قلب چك چك خون آلوده يك چشم اشكبار تو

سلام میترساند

شاید این آخرین مکتوبی باشد که مینویسم زیرا اطباء امر کردند

اندک از هر یادکاری که تو را بخاطرم میاورد دوری کنم . اما

من همیشه تو را دوست میدارم .. در عشق تو بایدارم .. قسم خورده‌ام که

تو را فراموش نکنم ...

(میلیا)

نونیه رودکی

بقام آذی ملک الشعراء

در دیوانیکه باسم رودکی بخارانی در تهران چاپ شده است

این قصیده را هم یاد نموده بود معلوم شد بیشتر قصایدی که در آن

دیوان ثبت افتاده . از قطر ان تبریزی شاعر معروف است . و در

ضمن اشعار و دیوان آن شاعر ثبت است و از آن جمله همین قصیده

نویسه است که در یکی از قوافی آن کلامه (مملان) که از القاب مدوح قطران باشد دیده میشود

صاحب مجمع الفصح فی قصیده مزبور را در ضمن اشعار رودکی (صفحه ۲۳۶ - ۲۴۰) باسقاطات و اغلاط فراوان ثبت نموده و در عنوان قصیده چنین مینویسد:

«گویند در مدح ابو جعفر احمد بن محمد گفته و هزار تومان صلح بوی فرستاده»

پس در حاشیه عنوان مزبور صاحب مجمع مینویسد:

«پس از تحقیق بقیه شد این قصیده از قطران است -

«هدایت»

قارئین از طرفی بمناسبت سبک قصیده و از طرف دیگر بمناسبت اسم (ابو جعفر احمد بن محمد) که از پادشاهان نیمروز و بخراسان نزدیک و معاصر امیر نصر بن احمد بوده است، قصیده را از رودکی دانسته و از طرف دیگر بودن آن در بعضی نسخ قطران و کلامه (مملان) که معلوم نیست کدام حلال داده آنرا در پاره نسخ گنجینه و از یک طرف این شعر که صاحب مجمع ذکر کرده باین قابلیت که:

«خسرو ری پیش تختگاه نشسته»

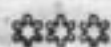
«شاه ملوک جهان امیر صفهان»

و اصل آن اینست:

«خسرو بر تخت پیشگاه نشسته»

«شاه ملوک جهان امیر خراسان»

و تصریح صاحب مجمع، ناچار شده آن قصیده را از قطران می پنداشته اند - بالجمله بدست آمدن نسخه خطی صحیح (تاریخ سیستان) بر ما ثابت می نماید که این قصیده از مشاهیر قصاید رودکی است.



تاریخ سیستان نسخه ایست خطی بدون اسم مؤلف و بدون تاریخ کتابت که از رسم الخط آن معلوم میشود قبل از سنین نهصد و هزار نوشته شده این کتاب تاریخ سیستان را از عصور قدیمه [می تولوژی] شروع کرده و شرح حالات امرای صفاری را تا سنه ۴۴۸ هجری مبسوط و از آن بعد تا سنین (۶۹۵) هجری شرح حال ملوک نیمروز و معارضات آنان با امرای مہول و ملوک کرت را بطور فهرست و ایجاز نگاشته و از سیاق عبارات چنین تصور میشود که شاید مؤلف این کتاب بکنفر نبوده و کسی تاریخ سیستان را تا سنه ۴۴۸ زمان آمدن امیر بهر سلجوقی بسیستان نوشته و دیگری کتاب مزبور را تا آخر قرن ششم هجری بطور فهرست باتمام رسانیده است.

کتاب مزبور را اعتماد السلطنه دریاورقی روزنامه ایران قدیم سنه ۱۳۹۹ هجری از روی همین نسخه که اکنون در دست ماست نقل کرده و بطبع رسانیده اما پیش از اغلاط و اشتباهاتی که ناقل نموده است.

خوشبختانه تاریخ مزبور از نقطه نظر تاریخ ادبیات فارسی بعد از اسلام دارای اسناد قوی و قاطعی است که از آن جمله اشعار محمد بن وصیف دبیر یعقوب لیث و اشعار بنام خارجی معاصر یعقوب و عمر و لیث که هر دو قسمت اسناد مزبور بهلاوه سرود کرکوی در بعضی از مطبوعات در این اواخر بطبع رسیده و مراد ما در این فصل شرح دادن قصیده رودکی است که در آن کتاب غلات انشاء و تاریخ ایراد آن را مبسوط می نگارد و ما از عبارات خود کتاب استفاده نموده عینا متن کتاب را نقل مینمائیم:

«حدیث ماکان با امیر بو جعفر»

بدانک رسولی فرستاد سوی ماکان بمیانہ (زرہ) رسول پدبرہ بوالحسین
 خارجی آمد .
 بوالحسین گفت کجا روی ؟ گفت نزدیک ماکان همی فرستد
 ملک بنده را رسولی . بوالحسین مزاح بود گفت شعر :
 فالی بکنم زبش تو را یا رسول ریشت بکنند ماکان پک از اصول
 رسول برفت نزدیک ماکان شد و ماکان او را بنواخت و بر او
 نیکوئی کرد آخر شبی شراب خورد و تافته گشت فرمان داد تا ریش
 وی بسترندند دیگر بهشیاری از ان پشیمانی خورد و رسول را خلعت ها
 داد مالها بسیار و عدرها خواست و بداشت تا ریش وی بر آمد و بر
 قضاء حاجت باز گردانید و عذر همیخواست رسول گفت ترا ای امیر
 اندرین هیچ گناه نبوده است الا این هلی بود که بکردند بیستان
 و مال کرده کار کرده بود .
 چون رسول بیستان باز آمد جاسوس امیر یا جعفر را آگاه کرده
 بود ، از رسول باز پرسید : قصه باز گفت : بوالحسین خارجی را
 بخواند ، وی انکار کرد . و هزار سوار بساخت و نکفت که همی
 کجا روم و پانصد مرد پیاده بر نشاند و بیابان کرمان بر گرفت
 مردمان گفتند مگر سوی (کفجان خواهد شد)
 هیچکس را خبر نبود تا شبی خون کرد بری و ماکان را
 بگرفت و بیستان آورد و خزینه و مال او بر گرفت و هزار اسب
 تازی و پانصد شتر آورد و متجاوز از هزار هزار درم ، پس بنواخت
 و بگذاشت و مهمان کرد ، بمستی بر او خوبستن متغیر گردانید و فرمود
 تا ریش بسترندند ، دیگر عدرها بسیار خواست و نیکو همی
 داشت تا باز ریش بر آمد نگاه خلعت داد و باز گردانید .

(حدیث نصر بن احمد با امیر بو جعفر)

این خیر بمجلس امیر خراسان بگفتند . او را عجب آمد از همت و مروت و شجاعت او و ماکان را دشمن داشتی امیر خراسان بکروز شراب همی خورد گفت همه نعمتی ماراهست اما بایستی که امیر جعفر را بدیدیم

اکنون که نیست باری یاد او گیریم و همه مهترین خراسان حاضر بودند یادوی گرفت و بخورد و همه بزرگان خراسان نوش کردند . آنگاه که سبکی (۱) بدورسید چم سبکی سر مهن کرد و ده یاره باقوت سرخ و ده نخن جابه بیش با و ده غلام و ده کتیزک ترک همه باحلی و حلل و اسپان و کمرها نزدیک وی فرستاد بسیستان و رودکی این شعر اندر این معنی بگفته بود . فرستاد و آنروز برزغان (۲) امیر خراسان برفت که اگر نه آنست که امیر با جعفر آنست بانه (۳) آن دل و تدبیر و رای و خرد که وی دارد همه جهان گرفتاری و شعر این است —

(شعر)

مادرمی را بکرد باید قربان	پوشاک و جامه بچه او را گرفت و کرد بزنان
بچه او را از او گرفت ندانی	قاش بکوبی نخست و زونکشی جان
جز که نباشد حلال ده بر بکودن	بچه کوچک ز شهر مادرو پستان
تا بخورد (۴) شیر هفت ماهه بتمامی	از سر اردی بهشت تا بن آبان

(۱) سبکی ناسین و کاف عربی مکسر و هر دو بای معروف شراب

را گویند .

(۲) زبان لغتی است از زبان .

(۳) کدافی المتن و باید اصل این طور باشد (با آن دل و

تدبیر الخ)

(۴) در نسخه همین طور است و باید (نخورد) باشد

آنکه شاید ز روی دین وره داد
چون سبازی بحبس چه او را
باز چو آید بهوش حال ببیند
گاه ز بر زبر گردد از غم و گه باز
ز زبر آتش کجا بخواهی یالود
باز بگردار اشتری که بود مست
و در حس. کفکش بالک بگیرد
آخر کارام گیرد و نچرخد نیز
چون بنشیند تمام و صافی گردد
چندار او سرخ چون عقیق بمانی
ورش بهونی گمان بری که گل سرخ
هم هم اندر همی گذارد (۳) چونین
آنکه اگر نیم شب درش بکشانی
ور به اور اندرون ببینی گوئی
زفت شود راد و مرد مست دلاور
وانک بشادی یکی قدح بخورد زوی
انده ده ساله را بطیجه زمانند
بامی چونین که سالخورده بود چند
مجلس باید بساخته ملکانه
نعمت فردوس کس تریده زهر سو

بچه بزندان تفک و مادر قربان
هفت شباروز (۱) خیره ماند و حیرا
جوش بر آرد بنالد از دل سوزان
ز بر زبر همچنان زانده جوشان
جوشد لیکن ز غم نجوشد چندان
کفک بر آرد ز خشم و راند (۲) سلطان
تابشود تیر کیش و گردد رخشان
درش کند استوار مرد ننگه بان
گونه یاقوت سرخ گیرد دو مرجان
چندار او لعل چون نگین بدخشان
بوی بدود او مشک و عنبر بابان
تابکه نو بهار و نیمه نیشان
چشمه خورشید را به بینی تابان
گوهر سرخست (۴) یکف موسی عمر
گر بچشد زوی و روی (۵) ورد گله
رنج نبیند از آن فرازونه اح
شادی نوازری بیارد و عما
جام بکرده فراز پنجه خلاق
از کل و از یاسمین و خیری الو
ساخته کاری که کس نسازد چون

- (۱) کدا و شایده صحیح هم باشد و بدون نون استعمال میش
(۲) کدافی الاصل . و عجب آنکه در مجمع این مصراع
چنین نوشته (کف سر آرد زخم رانده شیطان !)
(۳) کدافی الاصل - و باید ا گذارد) باشد زیرا کاتب ا
کتاب ذال معجمه را بقاعده کتابت خود همه جا بی نقطه نگاشته .
(۴) (۵) در نسخه اصل چنین است و البته سقط و تحریف شد

جامه زرین و فرشها نو آیین
 بر بط عتبی و فرشها عوادی
 يك صف میران و باعمی نشسته
 خسرو بر تخت پیشگاه نشسته
 ترك هزاران پهای بیش صف اندر
 هر يك بر سر بساگمورد نهاده
 باد دهنده بتی بدیع ز خوبان
 چو نش بگردن بیند چند بشادی
 از کف ترکی سیاه چشم و پری روی
 زان تن خوش چند ساعی استاند
 خود بخورد نوش و اولیاش همیدون
 شادی ر جعفر احمد بن محمد

شهره ریاحین و تختها فراوان
 چنك مدك نیزونای چانك جانان
 يك صف حران و پیر صالح دهقان
 شاه ملوك جهان امیر خراسان
 هر يك چون ماه برد و هفته درفشان
 آتش می سرخ و زلف و جعدش ریحان
 بچه ختون ترك و بچه خاقان
 شاه جهان شادمان و خرم و خندان
 قامت چون سرو و زلف کاش چو كان
 باد کند زوی شهریار سجستان
 گوید هر يك چو می بکیردشادان
 آن مه آزادگان و مقبر ایران



از این بیست و پنججاه و هشت بیت دیگر است در کتاب سیستان همه در مدیحه
 امیر ابو جعفر و در دو جای نام خویش رود کی ذکر کرده آن جا
 که گوید :

رود کیا برنورد مدح همه خلق مدحت او گوئی و مهر دولت بستان
 و در جای دیگر ازین جای گوید :

نیست شکفتی که رود کی چنین جای خیره شود بی روان و ماند حیران
 و بدان تمام شدن قصیده در کتاب این چنین نوشته است :
 « و ما این شعر بدان یاد کردیم تا هر که این شعر بخواند امیر با جعفر
 را دیده باشد که همه چنین بود که وی گفتست . و این شعر اندر
 مجلس امیر خراسان و سادات رود کی بخواندست و هیچکس يك
 بیت و يك معنی ازین که درو گفته بود منکر نشد ، الا همه يك زبان
 گفتند که اندر و هر چه مدیح گوئی (هم) مقصر باشی که مرد
 تمام است . »

چون شعر . اینجا آورده، ده هزار دینار فرستاد رود کی را ، و شراب دار امیر خراسان را که آن یادگار آورده بود خلعت داد و عطا و باز کردانید و قصه دراز نمیکند اندر حدیث او که کتاب دراز گردد که فضایل او را خاصه از میان بزرگان سیستان دو مجلد چنین باید و هم گفته نباید اما از آن هر مهتری بر اختصار فصاحتی یاد کرده همی آید و (صانع بلخی) اندر رباعیات خوش این قصه (ماکان) و میر شهید یاد کرد دست چنانکه یاد کنیم ؛

(بیت)

خان غم تو پست شده و بران یاد * خان طربت همیشه آبادان باد
همواره سرکار تو بایکان باد * تو میر شهید (کدا) و دشمنت ماکان باد



و چون قصیده دراز بود تمام آنرا در این مقالات ننوشتیم و اگر خدای بخواد کتاب تاریخ سیستان را چاپ خواهم کرد و مردم ادب دوست آن قصیده را بتمایه خواهند خوانند و هر کرا بسال های قدیم روزنامه ایران دست رس باشد این قصیده و این کتاب را در پاورقی آن خواهد یافت اما چنانست که سرایاه قنوط و بجای افسوس است که از طرف ناقل درست دقت نشدست .

بهر صورت مراد این بود که فضیلتی ماصر بدانند که قصیده نونیه مزبور از آن رود کی است و در چه زمان گفته شده است .

امید داریم بتدریج اسناد دیگری نیز بدست آید تا رفته رفته قصاید رود کی از میان اشعار دیگران بیرون آمده دیوانی ترتیب یابد . زیرا من تصور میکنم نظیر این قصیده باز هم قصاید دیگری باشد که در دیوان اطراف موجود و هم بنام رود کی در تهران چاپ شده است و ممکن است از رود کی باشند .